فاجعه‌آفرینی مغولان در جهان اسلام

دکتر علاءالدین آذری
استاد تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر

چکیده

وقتی کودک دبستانی بودم، در کتب فارسی یا تاریخ نیم قرن پیش، در باب عملکرد مغولان، این سخن پرمغز و موجز جهانگشای جوینی نقل شده بود که مغولان در بخارا چه کرده‌اند؟، آن شخصی که سالم از آن قتلگاه جان به سلامت بِدر برده بود، پاسخ داده بود: «آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند...»

مغولان هشت قرن پیش به بهانه‌های واهی راهی بلاد آباد و پرجمعیت و متمدن اسلامی گشتند و به جنایاتی دست یازیدند که در همه تاریخ بشریت نظیر و مانند نداشته است. آنها روی آشوریان را که در سفاکی و ددمنشی در جهان باستان شهره آفاق بودند، سفید کردند. یادآوری آن همه جنایت و تبهکاری برای وجدان‌های بیدار واقعاً دردناک و غیرقابل تصور است.

عجیب است که در روزگار ما و در آغاز قرن بیست و یکم هم وغم دولت جمهوری مغولستان یافتن مقبره عامل این همه جنایات شگرف است، آنها گروهی فرصت‌طلب بیگانه را اجیر کرده‌اند که با هواپیما و هلیکوپتر در پهن دشت مغولستان و تپه و ماهورهای آن به جستجو و کند و کاو بپردازند تا شاید بتوانند گور آن سپیدموی گربه چشم (چنگیزخان) را بیابند و هدایای گرانبهایی دریافت دارند، شاید هم حق با آن دولت باشد، خدا می‌داند... ما نمی‌خواهیم همه صفحات تاریخ پرماجرای مغولان را در اینجا بگشاییم و از معایب و محسنات آنان سخن بگوییم، تنها به برخی از نکات مهم تاریخ آنها من‌جمله جنایات هولناکی که به دست چنگیز و فرزندان و کسان وی انجام شده اشارات مختصری می‌نمائیم.

کلید واژه‌ها : مغول‌ها، چنگیزخان، خوارزمشاهی، ایران.

تموچین (به معنای آهن) که بعدها چنگیزخان (به معنای خان بزرگ) لقب یافت، دلاور مردی از صحاری مغولستان بود که حوادث روزگار و سختی و تنگی معیشت و دشمنان فراوان از او شخصیتی ساخته بود چون فولاد آبدیده، خونسرد، بی‌رحم، نترس، شجاع، دوراندیش، آینده‌نگر، سازمان‌دهنده، قانونگذار و ... .

از نعمت خواندن و نوشتن محروم بود، دشمن فلاحت و آبادانی و شهرنشینی بود، پس از مرگ نابهنگام پدر (یسوکای بهادر) در سنین نوجوانی جانشین وی شد؛ اما مخالفان و دشمنان فراوان داشت، از مهالک بی‌شماری جان سالم بِدر برد و سرانجام در نتیجه پایداری و دلاوری و قساوت قلب موفق به ایجاد اتحاد در میان همه قبایل مغول و ترک و تاتار گردید. شرح احوال او در کتاب تاریخ سری مغولان یا (یوآن شائو پی‌شیه)[1] مندرج است که توسط دکتر شیرین بیانی به فارسی برگردانده شده است.

چنگیزخان پس از قدرت‌یابی، با دو دولت بزرگ و متمدن آسیایی در شرق و غرب همسایه گشت: چین در شرق و ایران در غرب، او و فرزندانش سرانجام بر آن دو دولت عظیم و پرثروت غلبه یافتند. در آن ایام یعنی اوایل قرن هفتم هجری قمری سرزمین پهناور چین میان سه دولت تقسیم شده بود: در بخش شمالی دولت بیگانه کین فرمانروایی داشت و در منطقه شمال غربی دولت کوچک هسی‌هسیا و در جنوب چین دولت مردمی سونگ، همه مردم چین آرزومند وحدت این کشور تحت لوای دولت سونگ بودند؛ اما چنگیز و اولاد و نوادگان وی به چین تاختند و قریب یک قرن بر آن کشور فرمانروای یافتند. و موفق به تشکیل دولتی به نام یوآن گشتند که بنیانگذار آن «قوبیلای قاآن» فرزند تولوی بود.

اما در غرب آسیا، دولت مسلمان مقتدر و خودکامه‌ای به نام «خوارزمشاهی» فرمانروایی داشت که پایتخت آن شهر گرگانج (اورگنج= جرجانیه) بود و پادشاه سبکسر، خودخواه و جاه‌طلبی بر آن حکومت می‌کرد که از مادر خونخوار و عیاش خود ترکان‌خاتون و ایل و تبار او حساب می‌برد. حکومت تحمیلی خوارزمشاهی مورد قبول عامه نبود و اعمال و افعال آن دولت مایه انزجار مردم بود. سلطان محمد خوارزمشاه با خلیفه جاه‌طلب عباسی یعنی «الناصرلدین الله» میانه خوشی نداشت و قصد تصرف قلمرو او را داشت؛ از این‌رو گروهی از مورخان درست یا نادرست بر این باورند که خلیفه عباسی، تاتارها یا ترها (مغولان) را به حمله و تجاوز به قلمرو سلطان

خوارزمشاه تحریک کرده است! البته نیرنگ‌ها و دسایس این خلیفه مشهور عباسی که مدت درازی فرمانروایی داشت، بر همگان مسلم و مسجل است.[۲]

سلطان محمد خوارزمشاه قبل از هجوم مغولان به قلمرو پهناور او، به طور اتفاقی به فوجی از مغولان در سرحدات شرقی خود برخورد، با اینکه فرمانده آن دسته از مغولان که جوجی (توشی) نام داشت (پسر بزرگ چنگیز) اجازه جنگ با خوارزمشاه را نداشت، اما محمد خوارزمشاه که مغول‌ها را کافر می‌دانست، از شدت غرور و خودخواهی فرمان حمله را صادر نمود. در این زد و خورد مختصر سلطان به ظاهر مقتدر خوارزمشاهی به صلابت و قدرت و نظم ارتش پرمهابت چنگیزی پی برد و چنان دچار ترس و واهمه شد که اگر جلال‌الدین فرزند ارشد سلطان در صحنه پیکار حضور نداشت مسلماً سلطان محمد خوارزمشاه کشته می‌شد. بزرگترین و درعین‌حال بدبخت‌ترین پادشاه خوارزمشاهی تا واپسین دم حیات در جزیره آبسکون در دریای مازندران که اکنون دیگر وجود خارجی ندارد، از آنها بیمناک بود. سلطان فراری دنبال یک وجب خاک خدا می‌گشت که مغول در آنجا نباشد تا پس از مرگ او را در آنجا به خاک بسپارند! ساندرز محقق انگلیسی می‌نویسد:

«قشون چنگیز اساساً از نیروی سواره‌نظام و گروه مهندسی تشکیل می‌شد، پیاده‌نظام به ندرت مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ زیرا جنگجوی صحراگرد بدون اسب قابل تصور نبود، سواره‌نظام سنگین اسلحه، زره می‌پوشید و مسلح به شمشیر و نیزه بود، سواره‌نظام سبک، زره نمی‌پوشید و کمان و زوبین به کار می‌برد. کمان مرگبارترین و دقیق‌ترین سلاح مغول بود، این سلاح بسیار سنگین بود، کشش آن یک صد و شصت پوند فشار و دویست تا سیصد یارد برد داشت.»[۳]

رنه گروسه می‌نویسد:

«هر اسب سواری برای تاختن راحت‌تر و نیز تیراندازی و تحرک در رزم و شکار لازم بود از لباس‌های خاصی بهره برگیرد، مغول‌ها به تقلید از هون‌ها، لباس بلند و دامن‌دار را به شلوار و تنبان تبدیل نمودند تا بتوانند در حالت فرار نیز تیراندازی را ادامه دهند. سرباز مغول در اردو کلاه‌پوستی که گوش‌هایش را می‌پوشاند و از جوراب‌های پشمی و کفش‌های نمدی استفاده می‌کرد. روپوش بلندی به تن می‌نمود که تا روی زانوی او می‌رسید و در موقع نبرد یک کلاه چرمی که پشت سر و گردنش را محفوظ می‌داشت، بر

سر می‌نهاد... آلات حرب او عبارت بود از دو کمان، دو ترکش، یک شمشیر منحنی و یک تبرزین، یک گرز آهنی که به زین اسب آویخته بود، یک نیزه قلابدار برای به زیـر کـشیدن سوار و یک کمند که از یال اسب بافته شده بود...»[٤]

گفتیم که مغول به رسته سواره نظام اهمیت فوق‌العاده می‌داد، زیرا پیروزی‌هـای بـرق‌آسـای آن قوم سفاک در آسیای شرقی و غربی و اروپا مدیون سواره نظام بی‌باک و متهور مغول بود، بنـابراین ما به نقش حیاتی اسب این حیوان نجیـب و پرطاقـت در حیـات نظـامی و اجتمـاعی و اقتـصادی مغولان به خوبی پی می‌بریم:

«اسب برای مغول همه چیز بود. اسب مغولی به مثل خود آنان کوچـک‌انـدام و زمخـت و بی‌ظرافت بود. گردنی قوی، ساق‌ها و دست و پایش کمـی درشـت و تـنش پـر مـو بـود، حرارت و حدت این اسب‌ها، قدرت آنها و نیروی تحمل و قناعـت و اسـتحکام دسـت و پای آنها حیرت‌آور است. این همان اسبی است که استپ‌های مغولستان تا قلـب اروپـا بـه وسیله آنها درنوردیده شده است، اگر قبلاً اسبان ایرانی و یونانی، جهان را فتح کرده بودند، اینک لازم بود که اسب کوچک و پر پشم صحرای مغولستان نیز قدرت خود را بیازماید.»[٥]

اما گروه مهندسی ارتش مغول که در نـابودی قـلاع و اسـتحکامات تبحـر فراوانـی داشـت بـا بهره‌گیری از تجربیات فنی ملل مغلوبه از جمله چـین بـرای بـه زانـو در آوردن دشـمنان خـود از هزاران منجنیق که سنگ‌های عظیم و مواد آتش‌زا پرتاب می‌کرد، استفاده می‌نمود.

«چنگیز، در جنگ روانی آن هم به هولناک‌ترین نوع، استاد بود. عمداً شـهرت خونخـواری وحشیانه خود را در اطراف پخش می‌کرد و انتظار داشت حرف‌هایی که درباره بـی‌رحمـی او شایع می‌شود، ملت‌ها را چنان وحشت‌زده سازد که بدون مقاومت تسلیم شـوند. انتظـار او هم اغلب به تحقق می‌پیوست. توحش خونسردانه‌ای که مغولان در کشتار همگانی نشان می‌دادند، چنان نفرت‌آور است که به وصف نمی‌آید.»[٦]

نظم و انضباط ارتش مغول بی‌مانند بود، سربازان مطیع محض فرماندهان خود بودند و جملگی لباس کامل نظامی و متحدالشکل در برمی‌کردند، برخی از سرداران مغول از آن جملـه جبـه نویـان (یمه) و سوبوتای بهادر از اعجوبه‌های زمـان خـود بودنـد، خـود چنگیـز نیـز بـر طبـق اظهـارنظر کارشناسان نظامی و محققان عصر حاضر یکی از بزرگترین نوابغ نظامی جهان به شمار می‌رود:

«هیتلر باید تا اندازه‌ای مرهون چنگیز باشد؛ زیـرا حملـه بـرق‌آسـا و هجـوم عمیـق او بـر

> استحکامات دشمن و به دام انداختن همه سربازان، چنان‌که در نبرد بارباروسا (***Barbarossa***) به سال ۱۹٤۱ بر ضد روسیه انجام گرفت، به شدت یادآور استراتژی و تاکتیک‌های مغول است...»[۷]

در باب شیوه جنگیدن مغولان و حیله‌ها و نیرنگ‌هایی که برای به دام انداختن دشمن به کار می‌بردند، مطالب مفصلی در کتب تاریخ مغول مندرج است که در این مختصر نمی‌گنجد...

به هر تقدیر لازم است اشارات مختصری درباره برخوردهای نخستین دولت خوارزمشاهی با دولت مغول بنماییم: بر طبق نوشته بسیاری از مورخان، چنگیزخان که از خدای خویش (تانگری یا تاب تانگری به معنای خدای مطلق و تعالی)[۸] الهام می‌گرفت و همه نیرو و توان خود را در رویارویی با دشمنان بی‌شمار از او می‌دانست در آغاز کار قصد تعرض به قلمرو وسیع و گسترده خوارزمشاهیان را نداشت و شاید از آن دولت و قدرت پوشالی آن تا حدودی واهمه داشت. وی مایل بود که مناسبات بازرگانی میان دو کشور رونق یابد، تجار و سوداگران به سهولت در کشورهای یکدیگر به رفت و آمد و مبادله کالا بپردازند. پادشاه نادان و سبک‌مغز خوارزمشاهی با اکراه با این تقاضای چنگیزخان موافقت کرد. بدین ترتیب مراودات بازرگانی میان دو کشور آغاز گردید. چهارصد و پنجاه یا به قولی پانصد بازرگان که اغلب آنها مسلمان بودند، با کالاهای نفیس از سوی خان مغول که به تجارت عشق می‌ورزید، رهسپار ایران گشتند. آیا اینان واقعاً قصد تجارت داشتند یا جاسوسانی بودند در لباس بازرگانان که چنگیز برای ارزیابی قدرت نظامی سلطان مسلمان و آشنایی دقیق با راه‌ها و طرق ارتباطی، آنها را گسیل داشته است:

> «سیاست‌های زیرکانه و فریب‌آمیز سوق‌الجیشی چنگیز شهرت بسیار پیدا کرده و این سوءظن را پیش آورده بود که ممکن است جاسوسان و مأموران سری چنگیز خود را به صورت بازرگانان بی‌آزار درآورده بودند.»[۹]

باری، تجار مغول وارد شهر مرزی «اترار» در کنار سیحون یا سیر دریا شدند، حاکم آن شهر به نام غایرخان (اینالحق) که نسبت نزدیکی با مادر سلطان محمد یعنی ترکان خاتون داشت، به بهانه جاسوس بودن آنها، جملگی را به هلاکت رسانید و اموال گرانقیمت آنان را ضبط کرد. به قولی گویا یک نفر از آن میان جان سالم به در برده، ماوقع را با آب و تاب به اطلاع خان مغول رسانید چنگیزخان سخت پریشان‌حال و اندوهگین گردید؛ ولی خونسردی خود را حفظ کرد (او در همه

حوادث سهمناک، خونسردی خود را حفظ می‌نمود) چنگیزخان سه پیک یکی بـه نـام کـوج بغـرا (***KojBogra***) که پدرش از امرای سلطان تکش پدر سلطان محمد و تـرک بـود و دو تـن مغـولی دیگر را به رسالت نزد خوارزمشاه فرستاد تا در عوض خون چهارصد و نود و نـه فرسـتاده خـود، تنها غایرخان را که مسبب واقعه بود، برای مجازات به نزد او فرسـتد. سـلطان محمـد خوارزمـشاه اگرچه ترسیده بود، ولی به ملاحظـه خویـشاوندی و نیـز بـه سـبب سـپاهیان فـراوان ایلـی تحـت فرماندهی غایرخان جرأت این کار را نکرد و ضمناً اندیشید که اگر به ملایمت جواب دهد، ممکـن است حمل بر ضعف او در برابر مغولان شود، لذا نه تنها اقدام دوستانه‌ای نکـرد، بلکـه دسـتور داد پیک‌خان را نیز کشتند و ریش همراهانش را تراشیدند! می‌دانیم که در نـزد مغـول سـفیر مـصونیت تقدس‌آمیزی داشت و تراشیدن ریش نیز اهانت بسیار بزرگی نسبت به یک مرد محسوب مـی‌شـد. خان مغول به هنگام شنیدن این خبر از شدت خشم و نفرت گریست و اشک وی نمـودار انتقـامی سخت بود که در دل وی ریشه دوانید.»[١٠]

به این ترتیب دو دولت در آستانه جنگی هولناک قرار گرفتند که جوی‌های خون به راه افتـاد و میلیون‌ها بی‌گناه جان باختند...

گفتنی است که اگر واقعه قتل تجار مغول و سفرای آن دولت هم به وقوع نمی‌پیوست، دیـر یـا زود چنگیز و چنگیزیان به علت قدرت نظامی و اتحاد همه قبایل آسیای مرکزی بـه سـرزمین‌هـای آباد و زرخیز ایران اسلامی می‌تاختند و با خوی توحش و ددمنشی به نـابودی بـلاد و آبـادی‌هـا و کشتار مسلمانان دست می‌یازیدند.

به قول محقق بزرگ روسی بارتولد:

> «البته بدون این بهانه هم، هجوم مغولان بـه متـصرفات خوارزمـشاه، منتهـا انـدکی دیرتـر صورت می‌گرفت.»[١١]

همین محقق بزرگ معتقد است که عمل خوارزمشاه در کشتار تجار مغول به ویـژه سـفیر او از نظرگاه حقوق بین‌المللی کنونی هم دلیلی قوی برای شروع جنگ شمرده می‌شود.[١٢]

جنگ میان دو دولت بزرگ آسیایی آغاز گردید. چنگیزخان در سال ٦١٥ هجری قمری با یـک صد و پنجاه الی دویست هزار نفر از قوای خود به همراه کلیه فرزندان خویش (جـوجی، جغتـای، اکتای، تولوی) و فرماندهان لایقی چون جبه و سوبوتای (سوبودای) راهی غرب گردیـد... تفـصیل

این رویارویی نظامی غم‌انگیز و در عین حال دهشتناک و نفرت‌انگیز را همه مورخان ایرانی، اسلامی مانند علاءالدین عطاملک جوینی صاحب کتاب « جهانگشا» و رشیدالدین فضل‌الله همدانی صاحب کتاب عظیم « جامع‌التواریخ» و ابن اثیر مؤلف کتاب « الکامل» و جوزجانی مؤلف کتاب « طبقات ناصری» و شبانکاره‌ای مؤلف کتاب « مجمع‌الانصاب فی‌التواریخ» و وصاف الحضره نویسنده کتاب « تاریخ و صاف» و نسوی مؤلف کتاب « سیرت جلال‌الدین منکبرنی» و دیگران در کتب خویش آورده‌اند. بنابراین تنها اشارات مختصری به آن می‌نمائیم:

«شهر اترار که حاکم آن غایرخان به هر دلیلی موجه یا غیرموجه فرستادگان مغول را کشته بود، به مدت پنج ماه در مقابل قوای تاتار مقاومت کرد، سرانجام آن مرد دلیر و بی‌باک دستگیر و به فرمان چنگیزخان در گلوی او طلای مذاب ریختند و یا به قولی نقره گداخته در گوش و چشمش ریختند و به زجر تمام کشتندش.[۱۳] شهرهای بزرگ ماوراءالنهر چون بخارا و سمرقند مورد هجوم مغولان قرار گرفت. بخارا سه روز در محاصره بود و بالاخره تسلیم شد، چنگیزیان در این شهر بی‌حرمتی زیادی به مسلمانان و مقدسات آنها نمودند.»

مؤلف کتاب تاریخ جهانگشا در این‌باره این چنین سخن می‌گوید:

«چنگیزخان در مسجد راند و در پیش مقصوره‌به ایستاد و پسر او تولوی پیاده شد و بر بالای منبر برآمد. چنگیزخان پرسید که سرای سلطان است؟ گفتند خانه یزدان است. او نیز از اسب فرو آمد و بر دو سه پایه منبر برآمد و فرمود که صحرا از علف خالی است، اسبان را شکم پر کنند، انبارها که در شهر بود گشاده کردند و غله می‌کشیدند و صنادیق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداختند و صندوق‌ها را آخُر اسبان می‌ساخت، و کاسات نبیذ پیاپی کرده، مغنیات شهری را حاضر آورده تا سماع و رقص می‌کردند، مغول‌ها بر اصول غنای خویش آوازها برکشیده و ائمه و مشایخ و سادات و علماء و مجتهدان بر طویله آخر سالاران به محافظت ستوران قیام نموده و امتثال حکم آن قوم را التزام کرده، و بعد از یک و دو ساعت چنگیزخان بر عزیمت مراجعت با بارگاه برخاست و جماعتی که آنجا بودند، روان می‌شدند و اوراق قرآن در میان قاذورات لگدکوب اقدام و قوایم گشته بود.»[۱۴]

امام رکن‌الدین امامزاده، که از افاضل علمای عالم بود و فرزند او پس از آنکه تعرض مغولان را به نوامیس مردم بخارا مشاهده کردند، تاب و توان از دست داده، با ایشان به جنگ برخاستند و هر

دو شربت شهادت نوشیدند.

عباس اقبال آشتیانی صاحب کتاب نفیس تاریخ مغول می‌نویسد:

«در نتیجه استیلای مغول بر بخارا، شهری که چشم و چراغ تمام ماوراءالنهر به شمار می‌رفت و در میان بلاد اسلام از جهت آبادی و اجتماع علما و اهل فضل و ادب کمتر نظیر داشت، ویران گردید و مردم آن درحین فرار جز جامه‌ای که در تن داشتند، چیزی دیگر نتوانستند با خود ببرند و تمام هستی ایشان به باد چپاول مغول رفت.»[١٥]

پس از آن مغولان در عاشورای محرم ٦١٧ به سمرقند ریختند و پس از خراب کردن ارک شهر، مردم سمرقند را که به زینهار طلبیدن از شهر بیرون رفته بودند، به تسلیم اسلحه و اموال و چهارپایان خود دعوت کردند و همین که این جمله را از ایشان گرفتند، همه را یکسره کشتند و به غارت و سوختن شهر و هتک ناموس اهالی پرداختند بلایی را که بر سر بخارا آورده بودند، تجدید کردند.[١٦]

گفتنی است که چنگیز یا به قول مورخان آن عصر (چنگز) خود را عذاب الهی می‌پنداشت و مأموریت داشت که گنهکاران را به سزای اعمالشان برساند؛ بنابراین مردمان هیچ شهری نباید در مقابل او مقاومت و استقامت نمایند شهرهایی که پایداری و مقاومت می‌نمودند، مردم آن قتل‌عام می‌شدند؛ اما بلادی که سرتسلیم فرود می‌آوردند، از قتل‌عام معاف می‌شدند، البته این امر همواره رعایت نمی‌شد. از جمله شهرهایی که در مقابل مغول مقاومت و سرسختی نشان داد، پایتخت خوارزمشاهیان یعنی شهر گرگانج (اورگنج جرجانیه) بود که چهار ماه مقاومت نمود و چون به تصرف مغول درآمد، همه مردم را به عادت خود به بیرون شهر برده و تعداد یکصدهزار صنعتگر و صاحبان حرف (؟) را از میان آنها جدا کرده به مغولستان فرستادند و سرداران مغول زنان و اطفال را اسیر و مردان را کشتند و ایشان را برای این کار بین سپاهیان تقسیم کردند و چنین نوشته‌اند که در این تقسیم به هریک از لشکریان چنگیزی ٢٤ نفر رسید. کثرت کشتگان به اندازه‌ای بود که مورخان از ضبط آن خودداری کرده و آن را باور نداشتند، از جمله کسانی که در این واقعه به قتل رسیدهٔ شیخ نجم‌الدین کبری عالم و عارف معروف بود.[١٧]

به طور کلی باید یادآور شد که ماوراءالنهر و خوارزم نسبت به خراسان آن روز که چندین برابر خراسان امروز بود، آسیب کمتری دید چنگیزیان در خراسان حمام خون به راه انداختند؛ زیرا بلاد

خراسان بـه علـت گردنکـشی مردمـان آن، کـه از قیـام جـلال‌الـدین خوارزمـشاه- تنهـا همـاورد چنگیزخان- حمایت و جانبداری می‌کردند، چندین بار فتح شد و هـر بـار بـه علـت کـشته شـدن شحنه‌های مغول به دست مردم بیشتر از گذشته لگدمال سم ستوران مغول گشت. بـه قـول محقـق انگلیسی، ساندرز: جنگیز ایران خاوری را تبـدیل بـه محـل اسـتخوان مردگـان کـرد، تـاریخ چـین سوگوارانه از زمین‌هایی صحبت می‌کند که پر از استخوان‌های انسانی شده بود.[۱۸]

ما نمی‌خواهیم به همه جزئیات تبهکاری مغولان در ایران سده‌های هفـتم و هـشتم بپـردازیم و تنها با ذکر چند رویداد رقت‌آور به این بحث خاتمه می‌دهیم:

در جنوب رودخانه جیحون یا آمودریا نخستین شهری را که مغولان گرفتند و با خـاک یکـسان کردند، «ترمذ» نام داشت، خواندمیر مورخ معروف می‌نویسد: که زن اسیری به امید اینکـه او را بـه قتل نرسانند، بانگ برداشت که مرواریدی را بلعیده است، قصابان بـی‌رحـم مغـول فـوراً شـکم آن بیچاره را پاره‌پاره کرده و مروارید را بیرون کشیدند، چنگیز که چنین دید، دستور داد تا شکم همـه کشته‌شدگان را پاره کنند تا شاید به همین ترتیب گنج‌های دیگری در آنها نهفته باشد! [۱۹]

وقتی شهر بزرگ بلخ در خراسان بزرگ از در تسلیم درآمد، به فرمان چنگیز اهالی شـهر را بـه عادت مغول به خارج شهر کوچ داده و همه را به یک‌باره قتـل‌عـام کردنـد. در سـال ۶۱۸ هجـری قمری شهر بزرگ مرو به تصرف قوای مغول درآمد، فرزند کوچک و عزیـز دردانـه چنگیـز یعنـی تولی (تولوی) که در قساوت قلب از پدر پیشی گرفته بود و فرمانده کل قوای او در خراسان بـود، هزاران نفر از مردم این شهر را قتل عام کرد (ذکر جزئیات واقعه قلب و روح هر صـاحبدلی را بـه شدت آزرده می‌سازد؛ از این‌رو به جزئیات نمی‌پردازیم.) «به طور کلی توحش خونسردانه‌ای کـه مغولان در کشتار همگانی نشان می‌دادند، چنان نفرت‌آور است که به وصف نمی‌آید، سـاکنان یـک شهر مغلوب را مجبور می‌کردند که در دشتی بیرون از دیوارهای شهر جمـع شـوند، آنگـاه بـه هـر سوار مغول که یک تبرزین داشت، گفته می‌شود که ده نفر، بیست یا پنجاه نفر را گردن بزنـد، ایـن آدمکشان می‌بایست مدرکی ارائه دهند که دستورها را خوب اطاعت کرده‌اند، بدین جهت گـاهی از آنان می‌خواستند که گوش قربانیان را ببرند و این گوشها را در کیسه بریزند و پـیش افـسران خـود ببرند که شمرده شود...»[۲۰]

ضمناً مغول‌ها برای اینکه مطمئن شوند کـه کـسی در شـهر زنـده نمانـده، چنـد روز بعـد بـاز

می‌گشتند و افرادی را که در سرداب‌ها، زیرزمین‌ها و دخمه‌ها و آب‌انبارها پنهان شده بودند، به هلاکت می‌رساندند... دلاور مردی چون چنگیز که با دشمنان اینچنین بی‌رحم و قسی‌القلب بود، به خانواده خود عشق می‌ورزید و سال‌های آخر عمر را در مصاحبت دو نوه مورد علاقه خویش قوبیلای (که بعدها امپراتور چین شد) و هلاکو (که دولت ایلخانان را تأسیس کرد) گذرانید. او اگر اندک گزندی به افراد خانواده‌اش می‌رسید، به شدت انتقام می‌گرفت، چه رسد به قتل و نابودی آنها، در میان شهرهایی که مورد تهاجم وحشیانه مغولان قرار گرفت، دو شهر نیشابور و بامیان در آتش انتقام بی‌امان چنگیزیان سوختند و نابود گشتند. در نیشابور، داماد چنگیزخان به نام تغاجارنویان (تخوجار) در حین محاصره شهر به هلاکت رسید. و در محاصره بامیان موتوجن فرزند جغتای، نوه چنگیز که مورد علاقه شخص وی بود کشته شد و به شدت وی را آزرده‌خاطر و در عین حال خشمگین ساخت. در نیشابور دختر چنگیزخان یعنی زوجه تغاجار همچون ببری ماده در صدد انتقام‌جویی برآمد و بانگ برداشت: شهر را چنان ویران کنید که در آنجا بتوان زراعت کرد و حتی به سگ و گربه آن نیز رحم ننمایید. مغولان چنین کردند و هفت شبانه‌روز بر نیشابور ویران آب بستند و در سراسر آن جو کاشتند، آنهایی که در زیرزمینی جان‌پناهی یافته بودند، به علت نفوذ آب و شخم‌زدن زمین و زیرورو کردن آن خفه شدند تعداد مقتولان این شهر مصیبت‌زده را بیش از یک میلیون نفر ذکر کرده‌اند.

بار تولد نویسنده کتاب ترکستان‌نامه می‌نویسد:

> «شهر نیشابور سرنوشت دردناکی داشت. تولوی فرزند چنگیز که مأمور فتح خراسان بود، به علت قتل تغاجارنویان، تقاضای عفو اهالی را نپذیرفت. شهر بالکل ویران شد و در محل ویرانه شهر امیری مغول و چهارصد تاجیک ماندگار شدند مأموریت آنها این بود که تا بقایای زندگان را که یافتند به قول جوینی بر عقب مردگان فرستند...»[۲۱]

در بامیان چنگیز فرمان داد که به انتقام قتل موتوجن علاوه بر مردم، جانوران شهر را نیز بکشند و کسی را اسیر نگیرند و بچه در شکم مادر نگذارند و دیگر کسی آنجا سکونت اختیار ننماید. مغول بامیان را که دارای پیکره‌های عظیم بودا بود، زیر و رو کردند و از آن به بعد آن شهر مخروبه را «ماوبالیغ» (آبادی بد) نامیدند.[۲۲]

ما نمی‌خواهیم از مصائب و تیره‌روزی مردمان همه شهرهای خراسان سخن بگوئیم. اما ذکر این

نکته ضروری است که بسیاری از شهرهای خراسان چون بلـخ و مـرو و نیـشابور چنـان ویـران و لگدکوب مغولان شدند که به قول مورخان سال‌های طولانی از ویرانه‌های آنها نه عوعوی سگان به گوش می‌رسید و نه بانگ خروسان هنوز هم پس از گذشت هـشت قـرن، بخـارا، سـمرقند، مـرو، نیشابور و بلخ عظمت و شکوفایی قبل از ایلغار مغول را باز نیافته‌اند.

گفتنی است که مغولان آنچنان رعب و وحشتی در دل لشکریان و مردمان بی‌گنـاه پدیـد آورده بودند که گفته‌اند اگر یک کلاه مغولی به ناگاه میان هزار نفر خوارزمی پرتاب مـی‌شـد، جملگـی از ترس می‌گریختند! یا نوشته‌اند مغولی سواره به روستایی رسید چشمش به یـک نفـر دهـاتی افتـاد، خواست خونش بریزد، اما شمشیر به همراه نداشت، به او حالی کرد سر را بر روی زمین بگذارد و تکان نخورد، روستایی بینوا همچون بره‌ای بی‌زبان اطاعت کرد، سوار مغول شمشیری یافت و پـس از لحظه‌ای بازگشت و او را با یک ضربت به هلاکت رسـانید. ایـن مطلـب را ابـن اثیـر در کتـاب «الکامل» خود آورده است. در همین زمینه اقبال می‌نویسد:

«مردی نقل می‌کرد که من با هفده نفر در راهی می‌رفتیم، سواری از مغولان به مـا رسـید و امر داد کتهای یکدیگر را ببندیم، همراهان من به اطاعت امر او قیام کردند، به ایشان گفـتم او یک نفر است و ما هفده تن، علت توقف ما در کـشتن او و گـریختن چیـست؟ گفتنـد می‌ترسیم، گفتم او الساعه شما را می‌کشد، اگر ما او را بکشیم، شاید خداوند ما را خلاصی بخشد، خدا می‌داند کسی بر این اقدام جرأت نکرد، عاقبت من با کاردی او را کـشتم و پـا به فرار گذاشته، نجات یافتیم.»[۲۳]

در ایران ما همانند این مرد شجاع افـرادی هـم بودنـد کـه از مغـول نمـی‌ترسـیدند و دمـار از روزگارشان درآوردند، جلال‌الدین خوارزمشاه، از جمله آنان بود که مردانه در مقابل مغول مقاومت و پایداری نمود و ضربات هولناکی به ارتش شکست‌ناپذیر چنگیـزی وارد سـاخت. او کـه فرزنـد ارشد محمد خوارزمشاه بود، چون مادرش برده‌ای هندو بود، از سوی مادربزرگ مکـارش (ترکـان خاتون) دائماً تحقیر می‌شد، مغولان را در نبرد پروان به سرداری شیکی‌قوتوقو که گویا ۳۰ الـی ٤٥ هزار سرباز داشت، به سختی درهم شکست. مغولان شکست خورده دنبال جان‌پناهی می‌گشتند تـا از انتقام‌جویی مردمان ستمدیده و رنج‌کشیده در امان باشند، اما آنهایی که به اسارت افتاده بودند، به سختی شکنجه شدند. مسلمانان برای تشفی خاطر گوش‌های آنهـا را بـا مـیخ سـوراخ مـی‌کردنـد!

نتیجه

سخن آخر اینکه، ما در این مقاله بیشتر به عملکرد نظامی مغول پرداخته‌ایم و جنایـات مغـولان را برشمرده‌ایم، در حالی که آنان محسناتی هم داشته‌اند از آن جمله بردباری مذهبی، ایجاد امنیت و آرامش از چین تا آسیای غربی و اروپای شرقی و گسترش و شکوفایی بازرگانی بین‌المللی، اشـاعه زبان فارسی و ترکی در اقصی نقاط امپراتوری گسترده خویش و تلفیق هنرهـای ملـل مختلـف بـه ویژه در زمینه هنر معماری و غیره که در باب هریک از موضوع‌های فوق می‌توان کتاب‌ها نوشت.

هارولدلمب مورخ و نویسنده کتاب چنگیزخان که او را فرمانروای سرزمین‌های سـوخته لقـب داده، درباره امنیت راه‌های بازرگانی در عصر مغول می‌نویسد:

«گرچه فتوحات مغول میلیون‌ها افراد انسانی را به هراس انداختـه و بـسیاری از شـهرهای آباد را ویران ساخته بود، اما صلح مغولی که در پی آن آمد، از بسیاری جهات کمـک کـرد، کلیساها برجای ماندند و به روحانیان تمام ادیان آزادی کامل داده شد، راه‌هـای چاپـاری از بیشتر نقاط دنیای قدیم می‌گذشت، چاپاران، ضمن پیام‌آوری، اشیای گرانبهائی از مشرق به مرزهای اروپا می‌بردند امنیت جاده‌ها به حدی بود که گفتـه مـی‌شـد کـه دختـر کـوچکی می‌تواند کیسه زری را با اطمینان از کرانه رودخانه دن واقع در روسیه تـا خانبـالیغ (پکـن) پایتخت قوبیلای قاآن به تنهایی حمل نماید!»[۲۴]

پی‌نوشت

1- Yuan-ch’aopi-shih.

۲- نَسَوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری، سیرت جلال‌الدین منکبرنی (ترجمه فارسی از اصل عربی از مترجم مجهول در قرن هفتم هجری) به تصحیح و مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی تهران بنگاه، ترجمه و نشر کتاب ۱۳٤۳، ص ۱۸.

۳- ساندرز، ج، ح، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۱، ص ٦۷.

٤- گروسه، رُنه، امپراتوری صحرانوردان (استپ)، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۳، صص ۱۸-۱۹.

۵- همان کتاب، صص ٦۰-٦۱.

٦- ساندرز، ص ٦۸.

۷- همان کتاب، ص ٦۹.

۸- ***Tab Tangri***- مغولان قبل از تماس با دنیای خارج به یگانه‌پرستی ناقصی معتقد بودند- نقل از کتاب دین و دولت در ایران عهد مغول، تألیف دکتر شیرین بیانی، نشر دانشگاهی، ج ۱، از تشکیل حکومت منطقه‌ای مغولان تا تشکیل حکومت ایلخانی، چاپ اول، تهران، ۱۳٦۷، ص ۲.

۹- همان کتاب، صص ٦۱-٦۰.

۱۰- همان کتاب، ص ۹۰.

۱۱- بارتولد، و، و، ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲، ۱۳۵۲، ص ۹۲۸.

۱۲- همان کتاب، همان صفحه.

۱۳- نسوی، سیرت جلال الدین منکبرنی، ص ۵٤.

۱٤- جوینی، علاءالدین عطاملک، تاریخ جهانگشای، جلد اول به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، مطبعه بریل، ۱۳۲۹، صص ۸۰ و ۸۲.

۱۵- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳٦٤، ص ۳۰.

۱٦- همان کتاب، ص ۳۰.

۱۷- همان، نقل به اختصار ص ٤٦.

۱۸- ساندرز، ص ٦٦.

۱۹- خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، تاریخ حبیب السیر، ج ۳، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۳، چاپ دوم، چاپخانه گلشن ۱۳۵۳، زیرنظر دکتر محمد دبیرسیاقی، صص ۳۷-۳۸.

۲۰- ساندرز، صص ٦٨ و ٦٩.

۲۱- بارتولد، ج ۲، ص ۹۲۸.

۲۲- اقبال آشتیانی، ص ۵۸.

۲۳- همان کتاب، صص ۱۰۵-۱۰٦.

۲٤- لمب، هرولد، چنگیزخان مغول فرمانراوی سرزمین‌های سوخته، ترجمه ابوطالب صارمی، از انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی)، چاپ دوم، ۱۳۷۲، صص ۱۸۱-۱۸۲.